



جوهر اصلی تو قالی تاریم

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ترجمه: غلامحسین میرزا صالح

بشپینند و "جرم اندیشه" (۸) آنان را بر ملا نمایند. آنگاه این افراد به اتاقهای شکنجه واقع در وزارت عشق" (۹) برده می‌شوند آن دسته از مجرمین اندیشه که از این اتاقها جان بدر می‌برند در واقع به آدمهایی تبدیل می‌شوند شبیه روبات که مانند یک گیرنده مکانیکی علائم دستوری تله‌اسکرین را موبه‌مو به‌اجرامی‌گذارند. آن تعداد هم که در اتاقهای شکنجه می‌مانند و به بیرون منتقل نمی‌شوند نام و نشان توسط وزارت حقیقت از پرونده‌ها و مدارک مربوطه حذف می‌گردد. آنچنان که پنداری هرگز وجود خارجی نداشته‌اند، اینان در حقیقت لاجود می‌شوند.

ایزاک دویچر (۱۵) در یکی از مقالات خود که در سالهای ۱۹۵۰ نشر یافت مدعی شده است که اورول طرح کلی کتاب ۱۹۸۴ از جمله قهرمانان، سمبل‌ها و تمام جو و فضای آن را از کتاب قدیمی‌تری به‌نام "ما" (۱۱) که در سال ۱۹۲۵ توسط یوزی زامباتین (۱۲)

جهت ناگهانی متحد اوراسیا می‌شود و دشمن خوبی شرفاسیا - یعنی متحدی که بیش از آن در کنار هم علیه اوراسیا بودند - وزارت حقیقت موظف می‌شود کلیه سوابق موجود را به‌گونه‌ای دستکاری کند که پنداری اقیانوسیا هرگز با شرفاسیا دوست و متحد نبوده و از طرف دیگر هیچگاه سردشمنی و جنگ با او نداشته است.

این تحریف و وارونه‌سازی به‌شهروندان کمک می‌کند تا به‌سخن‌پراکنی‌های ضد شرفاسیا که از تله‌اسکرین‌های (۷) خود می‌بینند و می‌شنوند عکس‌العمل مناسب نشان بدهند. چنانچه آنان از اندیشیدن به سیاست‌های جدید - طبق دستور صادره - از خود غفلت و ناتوانی نشان دهند این تله‌اسکرین‌ها که در آن واحد قادر به انجام دو عمل هستند مقامات ناپیدا را مطلع می‌سازند که در مورد رفتار و طرز فکر شهروندان - در درون خانه‌هایشان به‌محاسوسی

کتاب جورج اورول (۲) به‌نام ۱۹۸۴ دربارهٔ یک جامعه به‌نام اقیانوسیا یا در واقع قسمتی از آن، یعنی "پایگاه شماره یک" (۳) است که در سال ۱۹۴۸، به‌روایت کتاب، انگلستان نامیده می‌شده است. اقیانوسیا به‌وسیلهٔ یک حزب داخلی، که مورد حمایت یک حزب بزرگتر خارجی است، اداره می‌شود. وینستون اسمیت (۴) قهرمان کتاب و ژولیان (۵) معشوقهٔ او هر دو از کارگزاران این حزب هستند. عشق آنان غیرقانونی است و بنابراین باید آن را از دیگران پنهان کنند، چرا که ایدئولوژی حاکم بر اقیانوسیا بر ضد عشق و عاشقی است و تمام احساسات عاطفی اتباع می‌بایست در شخصیت رهبر، یعنی برادر بزرگ تجلی یابد.

وینستون اسمیت و ژولیا از کارمندان وزارت حقیقت (۶) هستند و کارشان تحریف وقایع گذشته بر اساس نیازهای سیاست روز است. به عنوان مثال وقتی که اقیانوسیا در یک تغییر

نویسنده روسی به نگارش درآمده بود به‌واسطه گرفته است، البته این داوری بسیار تند و غیر قابل قبول است، چرا که کتاب ۱۹۸۴ به‌روشنی تمام نشان‌دهنده تأثیر عمیق حوادث سیاسی دوران اقتدار استالینت‌ها در روسیه و به‌ویژه نازیسم در آلمان بر افکار و اندیشه اوزول است.

تغییر ناگهانی روابط مودت‌آمیز اقیانوسا با متحد پیشین خود در واقع نمایشگر تغییر جهت استالین در سال ۱۹۳۹ و اتحاد وی با هیتلر است. مراسم اعلام دو دقیقه نقرت در میدانهای عمومی و همچنین درخانه‌ها از طریق تله‌اسکرین‌ها و امانوئل گلداشتاین (۱۳) و گلداشتاینسم در حقیقت گویای مراسم ضد تروتسکی - که نام اصلی اش برونشتاین (۱۴) بود - و تروتسکیسم است. مهمتر از همه خود برادر بزرگ که هم‌جا هست و هیچ‌جا نیست و هرگز شخصاً درجائی حضور نیافته ولی تصویر او هم‌جا از بالا نظاره‌گر شامت، با آن لیخنند جادویی به‌طور قطع و یقین همان استالین انزواگر است. درست است که هیلتر هم سیل داشت ولی فاقد لیخنند جادویی بود. من می‌توانم در اینجا به‌یکى اخطاها اشاره کنم. زمانی که برای نخستین بار کتاب ۱۹۸۴ را اندکی پس از انتشار آن خواندم. من به‌عنوان عضو وابسته سفارت آمریکا در مسکو به‌سر می‌بردم. در آن زمان وقایع این کتاب به‌منظر من کاملاً "واقعی" آمد. این کتاب به تصویر چیزهایی پرداخته بود که من شاهد اتفاق افتادن آنها بودم. وقایعی مانند ناپدید شدن افراد در شب و اینکه کسی جرأت نمی‌کرد به جستجوی ناپدیدشدگان که توسط سازمان آدم‌ربائی استالین به‌نام ن.ک. و.د. غیب شده بودند بپردازد. همه وحشت‌زده بودند. شرایط آن روز روسیه با امروز زمین تا آسمان تفاوت دارد. هانا آرنت (۱۵) آن دوران را به‌درستی "دیکتاتوری وحشت" می‌خواند و این عین حقیقت است. روسیه امروز یک دولت خودکامه پلیسی از نوع خاص است. روسیه امروز روسیه ۱۹۸۴ نیست بلکه روسیه ۱۹۴۹ روسیه ۱۹۸۴ است.

پرسش این است که آیا به‌کلام آرنت وحشت در منتهای حدت خود واقعا "جوهر اصلی یک دولت کابوس‌آفرین (۱۶) را تشکیل می‌دهد. در اینجا دو موضوع مطرح است. نخست این که چون او بین دیکتاتوری وحشت و وحشت عمومی قائل به تفاوت است، کاربرد عملی آن ساده نیست، چرا که این تفاوت به روشنی مشخص نشده است. دیکتاتوری وحشت در حقیقت در یک گستره وسیع‌تری از مردم یک جامعه ترس می‌پراکند و کمتر اتباع خود را به‌خاطر روابط و معاشرتهایشان به‌دم تیغ می‌دهد. در دیکتاتوری وحشت پراکندن ترس که ناشی از طبیعت آن است به‌طرز ماهرانه‌ای صورت می‌پذیرد. هدف این نوع دیکتاتوری آن است که به‌نسبت با حداقل کشتار - گروه

کثیری را مرعوب سازد و به‌آنان تفهیم کند در صورت مقاومت یا فحاشی علیه حکومت - به‌هر شکل و میزان - با خطر مرگ و محکومیت روبرو خواهند شد. بنابراین درمی‌یابیم که تثبیت خوف عمومی شکل نهایی و تکامل‌یافته دیکتاتوری وحشت است. تفاوت این وضعیت بدون شک برای مردم یک جامعه از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. قیاس کنید روسیه امروز را با روسیه دوران استالین. به‌عنوان مثال لطیفه‌ها و جوک‌هایی که در این روزها علیه برژنیت آشکارا دهان به دهان می‌گردد و کسی هم به‌خاطر بیان آنها مجازات نمی‌شود اگر در سالهای ۱۹۳۸ یا ۱۹۴۸ بطور علنی علیه استالین گفته می‌شد گوینده آن بده سال کار در اردوگاههای کار اجباری محکوم می‌گردید. به‌عبارت دیگر چیزی که در آن زمان حاکی از دست‌کم گرفتن و تمسخر استالین تلقی می‌شد و در نتیجه بسیار خطرناک بود امروزه به‌راحتی بر زبان رانده می‌شود.

دوم اینکه آیا وحشت - به‌صورت تام و فراگیر - واقعا "جوهر پدیده" توتالیتراریسم را تشکیل می‌دهد؟ در پاسخ باید گفت که بله ولی نه همه آن را. شاید بزرگترین هنر کتاب ۱۹۸۴ در این است که به‌سایر عناصر جوهری توتالیتراریسم را به‌نمایش می‌گذارد. در اقیانوسا، مانند هر دولت خودکامه پلیسی دیگر که حکومت محوری وحشت است، ترس حاکم بر مردم است، اما این ترس ویژگی خاصی ندارد. پدیده‌ای است عادی و معمولی در دولتهای کابوس‌آفرین. اوول در کتاب خود به‌عنوان یک مقله مهم به تشریح دو احساس می‌پردازد. یکی در زمینه جامعه و دیگری در گستره وسیع زندگی خصوصی در اقیانوس. این دو احساس عبارتند از: عشق و نفرت. ابراز عشق بی‌پایان و ستایش شخصی برادر بزرگ و همچنین هر چیز و هرکس که در ارتباط نزدیک با اوست از یکسو و کینه‌ورزی سبانه و بیمارگونه نسبت به افرادی که دشمن برادر بزرگ و در نتیجه دشمن عامه مردم - اعلام شده‌اند از طرف دیگر.

موضوع ضمنی دیگر آنکه ما برای داوری و تشخیص این که پدیده‌ای به‌نام دولت کابوس - آفرین وجود دارد یا نه ناگزیر باید این پرسش را مطرح بکنیم که نقش و اهمیت موضوع عشق و نفرت در زندگی عمومی تحت کنترل در دولت نفوربحث چیست؟ اگر این دولت، خیلی ساده، کشوری است که اتباع آن تنها به‌خاطر اینکه عده‌ای غفلتا "وبی دلیل ناپدید می‌شوند و یا تحت شکنجه قرار می‌گیرند از مقاماتشان می‌ترسند، چنین دولتی یک دولت تمام‌عیار کابوس‌آفرین محسوب نمی‌شود، حال این دیکتاتوری وحشتناک هر قدر می‌خواهد برای قربانیان و نزدیکان آنان کابوس‌یافتنی باشد، اما اگر در کنار پدیده یادشده، این دولت جامعه‌ای است که شما باید عاشق رهبر آن

باشید ولی به‌رغم آنکه بودن از نفرت ناگزیرید با سایر دشمنان قسم خورده خود مدارا کنید و حتی دوستشان بدارید شما با پدیده‌ای روبرو هستید که "فرار و غیرقابل شناخت" است.

در کاربرد این محک بجز دو مورد شناخته شده و مشهور یعنی روسیه و آلمان هیتلری نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد، که از جمله آنها می‌توان به‌مائوتسه‌تونگ و انقلاب به‌اصطلاح فرهنگی او در چین که در سال ۱۹۵۵ به‌مورد اجرا گذاشته شد اشاره کرد - این انقلاب در واقع از سرگراهی آغاز گردید که مائو در میدان تین آن من ظاهر شد، چونان آفتاب، کما - اینکه در سرودی که از آن پس دایما "شنیده می‌شد او را با آفتاب مقایسه کرده بودند، نمایشی که "شرق سرخ است" نام گرفت.

آفتاب از شرق سرخ طلوع می‌کند در چین یک مائوتسه‌تونگ ظهور می‌کند سرگراهی مذکور ظاهراً "سراغاز دوران هشت ساله‌ای بود که با سان دیدن مائو از یازده میلیون افراد گارد سرخ مأمور اجرای انقلاب فرهنگی (که براساس اوولیسیم بهتر است آن را انقلاب ضد فرهنگی بخوانیم) شروع شد. وقتی مائوتسه‌تونگ پا به‌میدان گذاشت یکصد هزار نفر از جوانان شوریده گارد سرخ در استقبال از او گلو پاره کردند. دختران نوجوان دچار حمله روانی شدند و با چهره‌هایی کج و معوج بی‌اختیار گریه می‌کردند. بسیاری از آنان که به‌حالت غش و ضعف افتاده بودند به‌وسیله دیگران پرستاری می‌شدند. "جملات اخیر به‌نقل از راجر گارساید (۱۷) انگلیسی است که به‌زبان چینی حرف می‌زند. او که بعدها به‌سمت دبیر اول سفارت انگلیس در پکن منصوب شد در سال ۱۹۶۶ در هنگ‌کنگ می‌زیست. در زمانی که مراسم یاد شده در پکن از طریق رادیو پخش می‌شد و صدای آن در هنگ‌کنگ به‌گوش می‌رسید، گارساید به‌خانه چند نفر از دوستان چینی خود می‌رود و می‌بیند آنان "در سکوئی آمیخته به‌ترس مشغول گوش کردن هستند. گوئی صدای زیر و بلند گوینده چون تازیانه‌ای برگرده جمعیت انبوه فرود می‌آید و آنان را دستخوش هیجان و جنون می‌سازد. "این صدای لین‌پیائو بود، همان بار و همدم صدر مائو که بعداً "لاوجود" شد. وقتی لین‌پیائو حرف می‌زد مائو در کنارش ایستاده بود و "هر از گاهی از روی شانه لین‌پیائو نگاهی به‌متن سخنرانی او می‌انداخت و با لبخند سخنان او را تأیید می‌کرد. " زمانی که لین‌پیائو فریاد برمی‌آورد "تمام پیروزیهای ما در واقع پیروزی اندیشه‌های مائوتسه‌تونگ است" گارساید سرش سوت می‌کشد و بی‌اختیار احساس می‌کند که انعکاس صدای تبلیغات به‌نفع برادر بزرگ در کتاب ۱۹۸۴ اوول را می‌شنود، او می‌گوید، بچه‌های کوچک چینی برای خواندن سرودی آموزش داده می‌شدند که در آن آمده بود:

پدر عزیز است، مادر عزیز است، اما

صدرماتو عزیزترین عزیز است.

در همین لحظات تمجید و ستایش که مردم فریاد می‌زدند "صدر ماتو در میان ماست" صدها هزار نفر پیر و جوان به‌عنوان دشمنان صدر ماتو بغیر شع می‌رفتند یا شکنجه می‌شدند و معلول، همان مصیبت‌زدگانی که آنان را "هیولای عجیب و غریب" می‌نامیدند. ماتو آنها را به چشم ارواح پیشین نمی‌نگریست و وزارت فرهنگ چیس را "وزارت ارواح" می‌خواند، چرا که این وزارتخانه اجازه داده بود صفحات کتابها و صحنه‌های تماشایخانه‌ها محل خودنمایی و نمایش اشخاص و افسانه‌های تاریخی شدند. برای آگاهی نسبی از حدود خفقان آن دوران که با مدهانه همزاد بود می‌توان به آمار و ارقامی که تگ‌شایفوپینگ اجازه انتشار آنها را داده است استناد کرد. طبق این آمار دو میلیون و نهصد هزار نفر از کارگزاری که در طول انقلاب فرهنگی پاکسازی یا زندانی شده بودند در سال ۱۹۷۹ اعاده حیثیت گردیدند، هرچند که بسیاری از آنان پیش از این تاریخ مرده بودند. در همین مدت طبق برآورد منابع موثق چهارصد هزار نفر محکوم به‌مرگ شدند.

چین بعد از ماتو مانند روسیه بعد از استالین همچنان به‌صورت یک دولت خودکامه که به‌شدت اتباع خود را تحت‌نظارت دارد باقی مانده است. ولی دیگر مثل اواخر حکومت ماتو یک دولت کابوسی آفرین نیست. در واقع آن پدیده فرار و غیرقابل شناخت "همراه با جنازه" برادر بزرگ به‌خاک سپرده شد. در نتیجه دیگر آن شوریدگی‌ها، عشق‌ها، نفرت‌ها و آن ترس دوجانبه وجود خارجی ندارد. الگوی خرد این پدیده نیز می‌تواند مانند

نمونه کلان آن وجود داشته باشد. مجموعه‌ای کوچک با عملکردی به‌خوبی دولتهای بزرگ توانایتر. شکل خرد این پدیده حتی می‌تواند در میان ما (آمریکایی‌ها) پدیدار شود و تیلور یابد. در شرح و تفصیلات وقایع مربوط به‌کلنی معبد خلق آمریکایی‌ها که به‌سرزمین‌گویان منصوب شده بود و توسط عالیجناب جیم جونز (۱۸) اداره می‌شد دیدیم که این برادر بزرگ چگونه تحت‌تأثیر سائقه جنون خود بزرگ‌بینی و یاس آرمانی، از گروه نه‌صد نفری پیرو خود - شامل مرد و زن و کودک - خواست به‌طور دسته‌جمعی اقدام به‌خودکشی بکنند و آنان نیز چنین کردند. این کار عالیجناب یادآور کوششی بود که هیتلر پس از دچار شدن به یاس آرمانی خویش در بران کردن آلمان داشت. چون سرزمین بیدری نتوانسته بود شایستگی خود را به‌رهمبر (۱۹) ثابت کند پس محکوم به‌یورانی بود.

وینستون اسمیت در کتاب ۱۹۸۴ از درک یک مسئله عاجز است و آن اینکه او به‌عنوان یک کارمند وزارت حقیقت می‌داند که نظام حاکم چگونه کار می‌کند ولی سر از این معما در نمی‌آورد که چرا این‌گونه‌کار می‌کند. خودش می‌گوید: می‌دانم چگونه، نمی‌دانم چرا. من فکر می‌کنم این مسئله خود او را در آنگاه که از زبان قهرمان کتاب مطرح می‌شود.

وینستون تصور می‌کند که راز و رمز این "چرا" در جواب سوال بعدی نهفته است. اینکه آیا به‌راستی برادر بزرگ وجود دارد؟ وینستون پس از خواندن کتاب ممنوعه "امانوئل گولداشتاین‌بنام" اصول نظری و علمی حکومت اولیکارشی گروهی "در می‌یابد که جواب این سوال منفی است. در کتاب گولداشتاین آمده

است: برادر بزرگ نقابی است که حزب به وسیله آن خود را در معرض دید جهان قرار می‌دهد. عملکرد او این است که به صورت قیله، عشق، ترس و ستایش، یعنی احساساتی که بیشتر معطوف به‌یک فرد است تا به یک نهاد و سازمان، درآید.

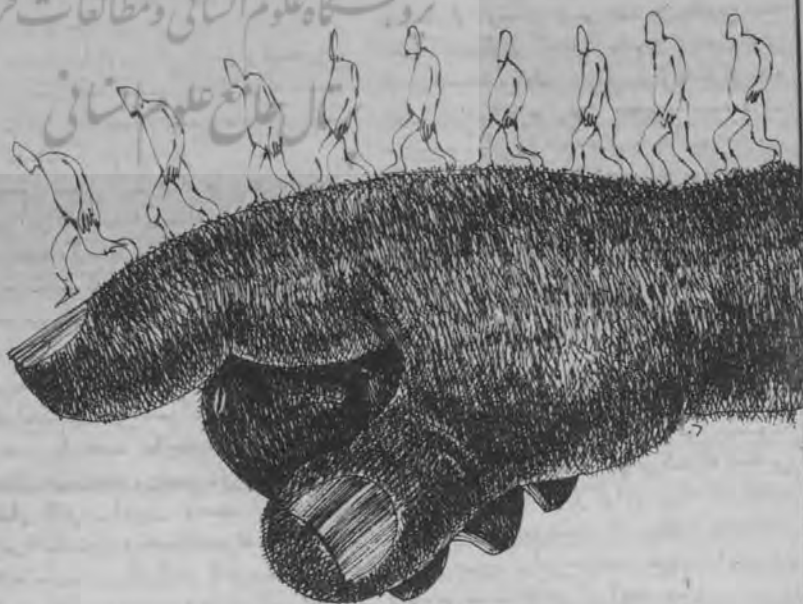
وینستون قانع نمی‌شود: "با خوداندیشید که هنوز به‌راز نهایی بی‌نبرده است می‌دانست چگونه، نمی‌دانست چرا." بعد یعنی در زمانی که او و جولیا در می‌یابند عاشق یکدیگرند و هر دو محرمانه از بیروان گلداشتاین هستند و زمانی که برای بازجوئی به‌وزارت عشق برده می‌شوند، وینستون زیر شکنجه فرصت می‌یابد از بازجوی خود یعنی او براین (۲۰) بپرسد که: آیا برادر بزرگ وجود دارد؟ او براین می‌گوید: البته که وجود دارد، حزب وجود دارد، برادر بزرگ تجسم حزب است وینستون: آیا او همان گونه که من وجود دارم وجود دارد؟ او براین می‌گوید: تو وجود نداری.

او براین در توضیح رمز "چرا" به‌وینستون می‌گوید: هدف اعدام، اعدام است. هدف شکنجه، شکنجه است. هدف قدرت، قدرت است.

او براین در حقیقت یا کلک زده یا دروغ گفته است. واقعیت امر این "چرا" را تاریخ آشکار کرده و آن اینکه برادر بزرگ واقعا وجود دارد. او در همه دولتهای کابوسی آفرین هست و بداین چیزها نیاز دارد: اول از همه شکوه و عظمت فرعونیی، احتیاج به‌پرستیده شدن، ستایش شدن به‌وسیله میلیونها نفر از اتباع و بیروزی دایمی و کینه‌جویانه بردشمنان نفرت‌انگیز. این عوامل در آستانه سلطه، کامل برادر بزرگ - از طرفی باعث ترک حیات اجتماعی و نوکریب‌های دولت می‌گردد و از سوی دیگر سبب می‌شود با هر واقعیتی که بر ضد عظمت فرعونیی او - که تصور می‌کند هرگز اشتباه نمی‌کند - باشد مقابله شود. همچنین تاکید بر روی نوع ویژه‌ای از فرهنگ ضدجنسی تا جایی که تمام احساسات هیجان‌انگیز بر روی موضوع واحدی در قطب دولت متمرکز شود، ابراز نفرت شدید به‌دشمنان فردی و گروهی و قلب کردن واقعیت‌های تاریخی و مطابقت دادن آنها با ادعاهای جنون‌آمیز برادر بزرگ. واضح و روشن است که تحقق مجموعه نیازهای یاد شده مستلزم کنترل همه‌جانبه و تمام عیار زندگی خصوصی و اجتماعی تک‌تک اتباع است. یک چنین دولتی لزوماً باید یک دولت یک‌دناز مطلقه یا چیزی کاملاً شبیه به‌آن باشد. او را هرگز "او" را در محل و مرکز "آن" نمی‌بینند، ولی در انتهای کتاب نوع او موانع عقلایی جامعه‌شناسی انتزاعی را پشت سر می‌گذارد، همان جایی که وینستون اسمیت پس از شکنجه‌ای تحمل‌ناپذیر کاملاً خرد و تکیه‌دهنده است:

"به‌چهره غول‌آسا چشم دوخت. چهل سال طول کشیده بود تا بیاورد که چه‌خنده‌ای

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



در زیر آن سبیل سیاه نهفته بوده است. ای سو تفاهم ستم پیشه! بی ضرورت! ای غربت سرسخت خودخواسته از سینه پیرصبر! دو قطره اشک آمیخته به بوی جین از گوشه‌های بینی‌اش فرو غلطید، اما غمی نبود، همه چیز بروفق مراد بود. مبارزه به پایان رسیده بود. بر وجود خویش غالب آمده بود. او برادر بزرگ را دوست داشت.

اورول از طریق آفریده خود یعنی وینستون اسمیت نشان می‌دهد که هدف واقعی قدرت، شکجه و یا اعدام نیست، بلکه غرض وادار کردن هرکس به دوست داشتن برادر بزرگ و متفکر کردن هرکس از کسی است که برادر بزرگ از او تنفر دارد.

این برداشت زائیده ذهن هنرمندانه اورول است نه ذهن اندیشمندانه او و به همین خاطر اردر علت "جرا" غافل می‌ماند. البته این غفلت تنها منحصر به اورول نیست، بلکه یک سسل از نظریه پردازان بزرگ - اما غافل - که در باره "پدیده فرار" به تفکر نشسته بودند، در این غفلت با او شریکند. مگر نه این که گلداشتاين واقعی، یعنی تروتسکی در سال ۱۹۳۷ در کتاب خود به نام "انقلابی که به آن خیانت شد" نوشت "استالین مظهر بوروکراسی است. جوهر معنویت او همین است." اورول مطلقاً این کتاب را خوانده بود.

همین طور فرانس نیومن (۲۱) که در سال ۱۹۴۴ در سیموس (۲۲) خود تذکر داده است که نباید به دولت توتالیتیر به مثابه دولت رهبر سالار (۲۳) نگریست، هر چند که در این دولت رسماً "رهبرمداری (۲۴) و کیش رهبری رایج باشد. نیومن درباره نظریه حکومت فردی زمان خود می‌نویسد: ایس "صرفاً" تدبیری است در جهت حراست از عملکرد مکانیسم اقتصاد سیاسی که در آن سیرتصمیمات رهبر بر اساس توافق قبلی کادر چهارتفری اتخاذ و اعلام می‌شود. بسیار محتمل است که اورول این کتاب را هم خوانده باشد.

این متفکرین و دیگر افراد هوشمند نمی‌خواستند این فکر را بپذیرند که ممکن است برادر بزرگ - در هیأت یک آدم - جوهر اصلی یا محور یا منبع نیروی همان پدیده‌ای باشد که آنان نادانسته با او مراوده دارند. بگذریم از اینکه قبول این فکر از سوی این افراد بهر جهت موجب تطهیر آیشمن‌ها، بریاه‌ها و هزاران جلاد دیگر برادر بزرگ نمی‌شود.

بهرغم ابراد فوق، اورول به خاطر کاری که در این کتاب کرده است باید مورد تمجید قرار گیرد. او کشف این هیولای وحشتناک را به ما نشان داده است. او به روش خود حقایق مربوط به دولت کابوس آفرین را برای ما تعریف کرده و گفته است که چگونه در این دولت با استفاده از تکنیکهای مختلف و شیوه‌های ماهرانه به توهامات ذهنی رهبر دیکتاتور تجسم

خارجی داده می‌شود و به حیات سیاسی جامعه مبدل می‌شوند. توهاماتی چون اینکه انبوه مردم برادر بزرگ را دوست داشته باشند، علامه دهر و قهرمان محسوس کنند، قدر قدرت تلقی‌اش نمایند و از کسانی که او از آنان متنفر است و در نتیجه دشمن محسوب می‌شوند انتقامی سخت گرفته شود. اینها همه به وسیله کارگزاران نوکرسخت و همچنین انبوه مردان، زنان و کودکان غالباً "قریب خورده مرعی می‌شود.

شاید عنوان "دولت توهامات برادر بزرگ" برای کتاب ۱۹۸۴ مناسبتر باشد. توهامات و هوسهای برادر بزرگ به طرق و شکلهای مختلف تحقق می‌یابد: در اتاق دادگاه، یعنی جایی که محاکم تصفیه تشکیل می‌شود قربانیان - پس از اعتراف به جرایم کذابی - در آخرین جلسه دادگاه به تحقیر خود و ستایش علنی برادر بزرگ می‌پردازند. آنگاه جلاد حکم اعدامشان را قرائت می‌کند. در تماشاخانه‌ها داستان زندگی برادر بزرگ را به قالب توهامات قهرمانانه می‌ریزند و با بازیگری هنرمندان مشهوری صحنه می‌آورند. در اجتماعات دهها هزار نفری او را ستایش می‌کنند. در مدارس به کودکان می‌آموزند که به خاطر داشتن زندگی شاد و خوب ساسگرار او باشند و در صورت نیاز والدین خود را دشمن برادر بزرگ بدانند. در بازار دانشگاه‌های دسته‌جمعی نفرین شدگان به اتهام جنایاتی که ساخته و پرداخته ذهن هوسیار اوست خرد و خمیر می‌شوند و شاید هم در میادین نبرد که سربازان به قصد کسب افتخار بیشتر برای خود به آن روی می‌آورند.

توهامات برادر بزرگ با دستهای چاره‌جوی سازمانهای دولتی عنیت می‌یابد، ولی او

تنها به عنوان کسی که این پندارها از ذهنش جوشیده تلقی نمی‌شود، بلکه خود او در تحقق و اجرای کامل آن نیز نظارت می‌کند. چرا که برادر بزرگ به این توهامات ایمان دارد. هنگامی که برادر بزرگ می‌میرد یا مسندش را به دیگری می‌سپارد، نمایش هم عوض می‌شود و آنچه برجای می‌ماند مرگ است و مصیبت، محکومیت است و انکار، جانهای تلف شده است و خاطرات وحشتناک، توتالیتیر جدیدی است و ارتش و پلیس نو، ملحف کلام و برانی دولت توهامات است. فرایندی که در آلمان زمان هیتلر و روسیه زمان استالین تجربه کردیم.

- (1) Robert C. Tucker
- (2) George Orwell
- (3) Air strip one
- (4) Winston Smith
- (5) Julia
- (6) Ministry of Truth
- (7) Telescreens
- (8) Thought Crime
- (9) Ministry of Love
- (10) Isaac Deutscher
- (11) We
- (12) Yevgeny Zamyatin
- (13) Emmanuel Goldstein
- (14) Bronstein
- (15) Hannah Arent
- (16) Night mare State
- (17) Roger Garside
- (18) Reverend Jim Jones
- (19) Fuehner
- (20) O Brien
- (21) Franz Neumann
- (22) Behemoth
- (23) Fuehrerstaat
- (24) Fuehrerppinzip

